

مضمون سازی در شعر بیدل

محمد کاظم کاظمی

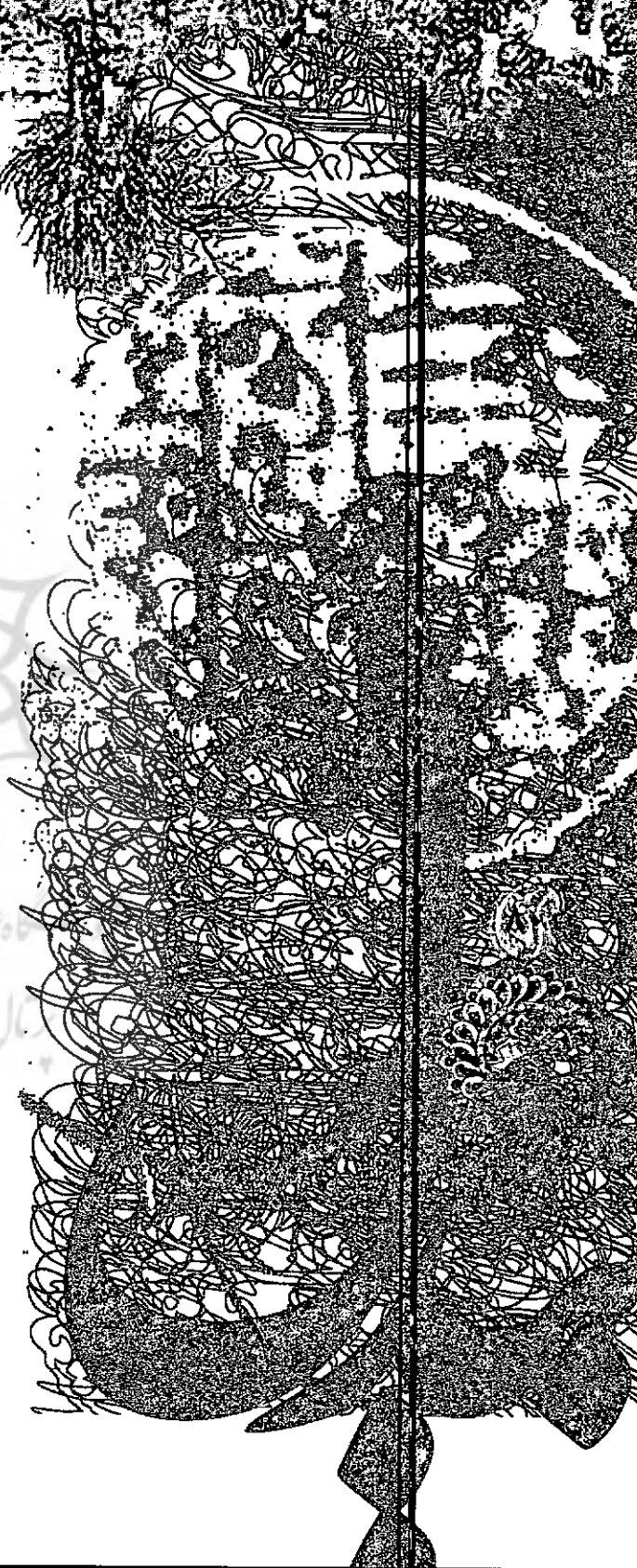
به راستی این «مضمون» چیست که شاعران مکتب هندی چنین مشتاق آن‌اند و بر سر مضامین تازه یا مسروقه، مفاخره‌ها و مجادله‌ها می‌کنند. و باز بیدل در این میان چه رفتاری دارد و مضامین شعرش تا چه حد مایهٔ پیچیدگی شعرش شده است؟

چنان که از شعر مکتب هندی برمی‌آید، «مضمون» به واقع یک نکته یا خاصیت غریب است که در چیزی وجود دارد ولی تا کنون کشف نشده است؛ یا در خیال شاعر می‌تواند ساخته و پرداخته شود. مهم‌ترین خاصیتش این است که اگر شعر را از حلیهٔ هنرآوریهای زبانی، تصویری و موسیقایی نیز فارغ سازیم، مضمون با آن باقی می‌ماند. مثلاً وقتی ابوطالب کلیم می‌گوید

بدنامی حیات، دو روزی نبود بیش
گویم کلیم با تو که آن هم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به این و آن
روز دگر به کندن دل از جهان گذشت

لطف این دو بیت، تنها در وزن و قافیه و تصویر نیست و بیتها به واقع چندان تصویری ندارد. آنچه سخن را زنده ساخته است، مضمونی است که اگر به نثر هم گفته شود «از دو روز عمر، یکی را باید صرف دل بستن و دیگری را باید صرف دل کندن از دنیا کرد» خالی از لطفی نیست. با آنچه از مفهوم مضمون دستیاب می‌شود، شعر فارسی هیچ‌گاه خالی

گناه علوم انسانی و
بیدل جامع علوم ادبی





ادب نیست در راه او پا نهان
اگر سر نمی بود، لغزیده بودم
به واقع این راه را باید با سر رفت، نه با پای. پس لغزش آنجاست که
سری برای بیمودن راه در کار نباشد.
حال این بیت دشوار دیگر را ببینید که در آن بر خلاف انتظار، خاموشی،
گستاخی دانسته می شود.

دل عاشق به استغنا نیرزد
خاموشی وضع گستاخانه کیست؟

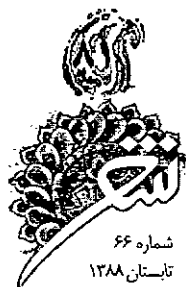
عاشقی که خاموش می نشیند، گویا خود را بی نیاز از معشوق دانسته
است و این خالی از جسارت نیست. عاشق می باید تقاضا و ناله کند.
شاعر ما گاهی حتی به امور اخلاقی و معاشرتی نیز از دید عرفانی
می نگرد و مضمونی خلاف معمول می پرورد مثلاً در اینجا شکر کردن
را کاری ناشایسته می داند، چون حتی لب گشودن هم در آن مقام خلاف
تسلیم است و ناپسند.

لب گشودن انحراف جاده تسلیم بود
شکر هم گر راهبر شد، شکوه پرداز آمدیم
به همین ترتیب، نگاه کردن به سوی معشوق نکوهیده می شود، با آن

از آن نبوده است. ولی از مکتب وقوع به بعد، بسامد آن به طرز چشمگیری
بالا می رود و در مکتب هندی به اوج می رسد. صائب استاد مضمون پردازی
است و بیدل بدون هیچ تردیدی وامدارش است، چنان که بسیاری از
مضامین او را یاز به شکلی دیگر پرورانده است.

ولی این باور عمومی که بیدل مضمون سازی را به افراط کشانده و شعر
را به معما بدل ساخته است، درست به نظر نمی آید. به واقع بیدل کمتر از
صائب و دیگر هندی سرایان در بند مضمون سازی است و غالب اوقات شعر
را به سوی یک سلسله دریافت‌های اشرافی و عرفانی می کشد. آنچه در شعر
بیدل نمود دارد، بیش از وفور مضامین، غرابت آنهاست. او از مضامین رایج
دور می شود و نکته‌هایی می یابد که از سویی با مفاهیم عرفانی نزدیک
است و از سویی اغراق‌هایی شدیدتر از معمول دارد.

در واقع سایه نوعی نگرش عرفانی بر بیشتر آثار بیدل دیده می شود و
حتی مضامین معمول شعرش هم بسا مواقع نمکی از عرفان دارد، آن هم
یا گرایش وحدت وجودی این عربی و پیروان او. همین قضیه، این مضامین
را غالباً مه‌آلود و رازگونه کرده است. بسیار وقتها در شعر او روابطی میان
عاشق و معشوق دیده می شود که از نوع رایج در عصر خودش نیست. مثلاً
در این بیت، پای نهان در راه معشوق ناجایز دانسته می شود و این، سخنی
است غریب.



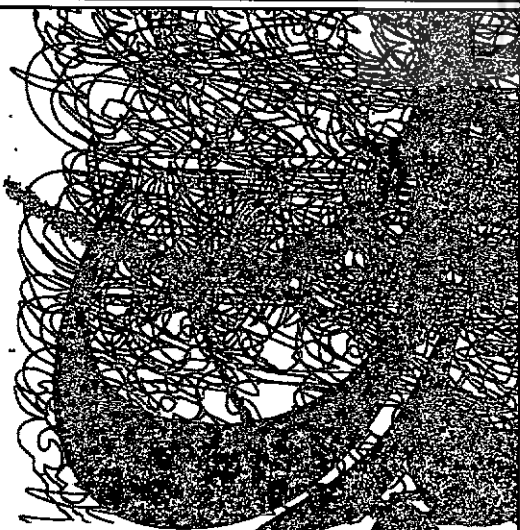


درکشان نیز نیاز به نظر دقیق، فکر باریک و آشنایی با مضامین آشنا در شعر بیدل دارد. این دشواری وقتی بیشتر می‌شود که شاعر از تفصیل به اجمال می‌گراید و بخشی از مضمون را ناگفته می‌گذارد. به واقع خالیگاهی میان اجزای بیت باقی می‌ماند که باید توسط خواننده پر شود. بیت‌هایی از این دست البته بسیار نیست، ولی بعضی‌شان به اندازه کافی دشوار است، چون دو مصراع گسسته از هم به نظر می‌آید و باید آنها را با جمله‌ای ارتباطی به هم پیوست.

با درشتان، ظالمان هم بر حساب عبرت‌اند
سنگ اگر مرد است، جای شیشه سندان بشکند
سرمه این مقدار باب التفات ناز نیست
چشم او بر خاکساریهای ما افتاده است
ای فضول وهم عقبا! آدم از جنت چه دید؟
عبرت است آنجا که صاحبخانه مهمان می‌شود
مضمونهای شعر بیدل وقتی پیچیده‌تر می‌شود که با دیگر عوامل دشوارساز همراه باشد. به طور کلی سختی فهم شعر بیدل در همین است که هیچ‌گاه مطمئن نیستیم با فقط یک عامل ابهام‌آفرین روبه‌رویم. این بیت را ببینید که به ظاهر هیچ گرهی در کارش نیست.

از تعافل چند بندی پرده بر روی بهار؟
چشم وا کن، غنچه بادام وا خواهد شدن

در آغاز به نظر می‌آید که می‌گوید «چرا از بهار غفلت کرده‌ای؟ نگاه کن که غنچه بادام وا می‌شود.» ولی همه مضمون این نیست، که اگر این بود بی‌نمک بود و ارزش سرایش نداشت. نکته این است که غنچه بادامی که باز می‌شود می‌تواند همان چشم معشوق نیز باشد. به واقع می‌گوید «پلک‌های تو پرده‌ای است که بر روی بهار بسته‌ای. وقتی چشم بگشایی، غنچه بادام (چشم تو) وا می‌شود.»



که همه شاعران این نگاه را غنیمت می‌دانند.
ز صد ابرام بیش است انفعال چشم حیرانم
ادب پرورده عشقم، نگه را ناله می‌دانم
و بالاتر از آن، در بیتی حتی عبادت را هم گناه می‌شمارد، چون این عدم ناچیز، در برابر آن وجود مطلق هر چه پیش نهد، گستاخی است.

غبار دشت عدم را کدام فعل و چه طاعت؟
ز ما اگر همه آهنگ سجده است، گناه است

در مضامین شعر بیدل، به‌ویژه در عالم عشق و عرفان، غالباً باید منتظر خلافاً آمد عادت بود. در اینجا عبادت گناه است؛ سکوت گستاخی است؛ عتاب عاشق به معشوق ترحم است؛ شاعر از دعا فرستادن به معشوق پرهیز دارد؛ پاره‌شدن نامه‌اش خرسندش می‌کند؛ اظهار ندامت بسیار، ناپسند است. گویا متناقض‌نماییهای بیدل از حوزه تصویر در گذشته و به حوزه معنی و مضمون هم رسیده است، چنان که در این بیتها می‌بینیم.

وفایم خجلت ناقدردنی بر نمی‌دارد
اگر بر آبله پا می‌نهد، دل می‌کند دردم
فکر استعداد خود کن، فیض، حرفی بیش نیست

صبح بهر عالمی صبح است و بهر شام، شام
بی‌دماغی مژده پیغام محبوبم بس است
قاصد، آواز دریدنهای مکتوبم بس است
زاهد! تو هم برافروز شمع غرور طاعت
رحمت در این شبستان پروانه گناه است
به حیرتگاه وصل، افسون هجران عالمی دارد
فراموشی نصیبم کن مگر یادت کنم گاهی
هیچ کس قدر زندگی نشناخت

وصل ما مردن انتظار نبود
رسوایی عاشق به ره یار، بهشتی است
ای کاش در این کوچه به چنگ عسس افتم
نامحرم کرشمه الفت کسی مباد
باب ترحمیم، زمانی عتاب کن

عتاب بحر رحمت، جوش عفوی دیگر است اینجا
گناه بی‌گناهی چند نابخشیدنت نازم
ای غزه تمیز! وبال جهان تویی
آینه بشکن و همه را بی‌گناه گیر
طینت آینه و خاصیت زاهد یکی است
تا کجاها صافی ظاهر برد زنگش ز دل؟
دوری مقصد به قدر دستگاه جست‌وجوست
پا گر از رفتار ماند، جاده منزل می‌شود
تهمت کش ابرام شد افراط ندامت
عبرت عرفی کرد کن این بزم حیا رفت
ملاحظه می‌کنید که این مضامین، ذاتاً پیچیده است و

